

## دو تعریف از سبک\*

### ترجمهٔ حسن لاهوتی

کلمهٔ *style*، به معنای سبک، از کلمهٔ لاتین *stilus* گرفته شده که ابزاری بوده است برای نوشتن بر الواح مومین. هر کس که این ابزار را با قدرت و مهارت به کار می‌برد تا نقشی روشن و واضح بنگارد شایسته‌ی تحسین به‌شمار می‌رفت و برعکس او، سزاوار سرزنش. آنگاه که کاربرد این کلمه در زبان لاتین قدیم<sup>۱</sup> از حد اصطلاحی خاص برای توصیف خوش‌نویسی درگذشت، دامنه‌ی معنایش وسیع شد؛ و هنوز هم این کلمه برای آن به کار می‌رود تا نشان دهد که منتقد کیفیت نوشته‌ای را تأیید می‌کند یا مردود می‌شمارد.

گرچه کلمه‌ی *style* که ما امروز در نقد ادبی به کار می‌بریم اصلش از زبان لاتین است، یونانیان (که اصطلاحات دیگری را به کار می‌بردند) نظریه‌های جالبی درباره‌ی آن پرداخته‌اند. مکتب‌های علم بلاغت (سخنوری) و رساله‌های آنان درباره‌ی علم زیبایی‌شناسی زمینه را برای همه‌ی مباحثاتی که از آن پس درباره‌ی این موضوع صورت گرفت فراهم ساخت. سابقه‌ی بحث درباره‌ی دو مفهوم عمده‌ی سبک به افلاطون و ارسطو (و بعد از آنان) می‌رسد. منتقدان پیرو مکتب افلاطون سبک را کیفیتی می‌دانند که کلامی از آن برخوردار و کلامی دیگر از آن بی‌بهره است؛ منتقدان پیرو مکتب ارسطو سبک را کیفیت ذاتی هر کلام می‌دانند. به این ترتیب، یک مکتب اثری را دارای سبک یا بی‌سبک می‌خواند؛ مکتب دیگر سخن از برتری یا فروتری، قوت یا ضعف، خوبی یا بدی سبک می‌گوید. این دو مفهوم آنقدر از یکدیگر دورند که جز تعریفی کلی امکان‌پذیر نیست: سبک از اصطلاحات نقد ادبی است که بعضی آن را خاص (*specific*) و بعضی عام (*generic*) می‌دانند، و برای نامیدن یا توصیف شیوه یا کیفیت کلام به کار می‌رود.

مفهوم سبک، بنا بر مکتب افلاطون، نتیجه‌ی طبیعی مفهوم "کلام" (لوگوس *Logos*) در زبان یونانی است که در آن، اندیشه هم در ذات (*substance*) و هم در صورت (*form*) کامل است. وقتی اندیشه‌ای در قالب بایسته‌ی خود جای می‌گیرد سبک حاصل می‌آید. اندیشه و قالب آن جدایی‌ناپذیرند. آیه‌ی اول

\* Joseph T. Shipley (ed.), *Dictionary of World Literary Terms, Criticism, Forms, Techniques*, London, 1955.

انجیل یوحنا، "در ابتدا کلمه بود"، این نظر را به قوت بیان می‌کند. صفت مشخصه و لازمی سبک اجتناب‌ناپذیری آن است؛ اندیشه اگر به هر شیوه‌ی دیگر بیان شود دیگر خودش نیست. هرگونه تغییر صورت سبک تغییر معنی است. جدال فلوربر بر سر کلمه‌ی بجا<sup>۲</sup> از اعتقاد وی به این نکته سرچشمه می‌گرفت که کلمه‌ی بایسته وجود دارد و یافتنی است. "سبک" در نثر نتیجه‌ی اتحاد زیبایی و حقیقت است، و به سخن پاتر (Pater)، "دقیق‌ترین تطابق سخن با بینش درون آن" است. در شعر، قبل از آنکه سبک صورت بندد، الهام، یعنی شوریدگی یا شیدایی شاعرانه باید صورت پذیرد. ام. آرنولد می‌گوید آنگاه که شعر وردزورث دارای سبک است، "طبیعت [the Logos، کلمه] گویی خود، قلم را از کف وردزورث برون می‌آرد، و به نیروی پاک و بی‌غش و نافذش، خود به جای او شعر می‌سراید". وقتی این حالت رخ دهد، نتیجه‌اش "اجتناب‌ناپذیر"، "بی‌همتا"، و "بی‌بدیل" است.

این نقادان اصطلاحاتی را به کار می‌برند تا از وجود سبک یا از "بی‌سبکی" نام ببرند. رایج‌ترین آنها عبارتند از شیوه (manner)، شیوه‌گزینی (mannerism)، و فنون بلاغت<sup>۳</sup>. وقتی که الهام رخت بر بندد، سبک نیز از میان می‌رود. وجود سبک نشان می‌دهد که نویسنده می‌کوشد با تقلید از نوشته‌ای برخاسته از الهام، خواه اثر خودش باشد یا دیگری، به حالت الهام دست یابد. افزون بر این، منتقد از نوشته‌های دارای سبک و نوشته‌هایی که تنها برخوردار از "بلاغت" هستند، سخن می‌گوید.

تعریف استاندارد که می‌گوید "سبک عبارت است از افزودن همه‌ی مقتضیات معین بر اندیشه‌ای خاص به منظور ایجاد تأثیر کاملی که این اندیشه باید به بار آرد" به مشکلی اشارت دارد که منتقد با آن روبروست: "تأثیر کاملی که این اندیشه باید به بار آرد" چگونه شناخته می‌شود؟ روش "محک زدن" از همه مشهورتر است. از آنجاکه سبک جوهر ذاتی (essence) یا کیفیت است شناخت آن از راه تجزیه و تحلیل و منطق میسر نمی‌شود؛ باید آن را برحسب تأثیری که بر ادراک فرهیخته‌ی داوران متبحر می‌گذارد، ادراک کرد. تبخّر از راه شناخت "تأثیر کاملی که اندیشه باید به بار آرد" حاصل می‌آید. منتقد براساس دریافت‌های پیشین خود به شناخت سبک می‌رسد؛ هریک از این دریافت‌ها سابقه یا محکی می‌شود که سبک را در دیگر نوشته‌ها با آن می‌توان تشخیص داد.

منتقد پیرو مکتب ارسطو سبک را اصطلاحی عام می‌خواند. آن را نه تنها جوهر ذاتی، بلکه حاصل عناصر بسیار می‌داند. از نظر او به اندازه‌ی همه‌ی نوشته‌ها سبک وجود دارد. سبک‌ها در نوع و مرتبه با هم تفاوت دارند. در دست او، این سبک که قسم است به انواع و اصناف آن تقسیم می‌شود تا آنجا که به فرد

1- In the beginning was the word.

2- le mot just

۳- "بلاغت" در اصطلاح معانی بیان عبارت است از رسیدن به مرتبه‌ی منتهای کمال در ایراد کلام به رعایت مقتضای حال (غیبات اللغات، آندراج)؛ به عبارت دیگر، آوردن کلام مطابق اقتضای مقام به شرط فصاحت را بلاغت می‌گویند (ناظم الاطباء). جرجانی در تعریفات می‌نویسد که مراد از بلاغت کلام مطابقت آن است با مقتضای حال؛ و مقصود از حال امری است که سبب تکلم شده است بر وجهی خاص، همراه با فصاحت، یعنی فصاحت کلام. (دهخدا، لغت‌نامه، ذیل بلاغت).

ختم شود. سبک خود آدمی است (بوفون)، یا سبک شناخت کُنه است از روی آثار آن (شوپنهاور)، یا سبک اندیشیدن است در قالب زبان (نیومن)، تعاریف مشهوری هستند که این نظرگاه را منعکس می‌سازند. پیروان مکتب ارسطو، بدان سبب که سبک را قسم می‌شمارند، معمولاً این لفظ را بر سر صفتی می‌آورند که قصدشان مشخص کردن آن است. و این صفت، لفظی است که نشان می‌دهد آنان از کدام نوع سبک سخن می‌گویند، مانند سبک میلتون، سبک بریتانیایی، سبک قرن هیجدهم، سبک خودمانی، سبک حقوقی، سبک طنزآمیز.

از بررسی این صفت‌ها در می‌یابیم که می‌توان آنها را به هفت عنوان یا نوع دسته‌بندی کرد و هر نوع را نیز ممکن است به اصناف آن تقسیم کرد. این اصناف هفت عامل بزرگی را نمایش می‌دهند که در فن بیان اندیشه دخیل‌اند و بدین سبب بر سبک تأثیر می‌گذارند. سبک ممکن است صفت خود را (۱) از نویسنده‌اش بگیرد، سبک هومر؛ (۲) از زمان خود، سبک سده‌های میانه؛ (۳) از زبان یا رسانه‌اش، سبک ژرمن یا سبک غنایی؛ (۴) از موضوع خود، سبک فلسفی؛ (۵) از مکان جغرافیایی خود، سبک بلینگرگیت<sup>۱</sup>؛ (۶) از مخاطب خود، سبک عامیانه؛ از هدف خود، سبک فکاهی. منتقد پیر و مکتب ارسطو یک یا چند یا همه‌ی این عوامل را به هنگام تجزیه و تحلیل سبک پیش چشم می‌دارد.

نوع ۱: سبکی که صفت خود را از نام نویسنده‌ای می‌گیرد، از شیوه‌ی تأثیرگذاری نویسنده بر آنچه می‌نویسد، شناخته می‌شود؛ سبک هومر، سبک میلتون، سبک شکسپیر، سبک دانته، از این گونه‌اند اما در سبک یوفیویست (Euphuistic)<sup>۲</sup> نام کتاب به جای نام نویسنده‌اش لی‌لی قرار گرفته است. نویسنده‌ی توانا صفات خاص خود را چنان بر ذهن معاصران و پیروانش نقش می‌زند که مکتبی به وجود می‌آورد، و اعضای این مکتب از او یا از یکدیگر تقلید می‌کنند. مکتب سیسرون، شناخت و ستایش مکتب سیسرو یا تقلید کردن از آن است، و در همه‌ی زبان‌ها نشانه‌اش را می‌توان جست. گاهی کلمه‌ای خاص برای نام بردن از سبک نویسنده‌ای ابداع می‌شود، مثل ارمیایی (Jeremiad)، پیش‌گویی به سبک ارمیا<sup>۳</sup>. گاهی دو لقب پیدا می‌شود: یکی بیانگر کل سبک، مثل سبک جانسون؛ سبک کارلایل؛ دیگری نشانه‌ی غریب یا صفات خاص آن، مثل جانسونی، کارلایلی.

نوع ۲: سبکی که صفت خود را از زمان (روز، دهه، قرن، حادثه‌ی تاریخی، یا دوره‌ای ادبی) می‌گیرد و از شیوه‌ی تأثیرگذاری آن زمان بر سبک شناخته می‌شود، مثل سبک مدرن، سبک پیش از شکسپیر، سبک

۱- نام بازار ماهی فروشان لندن قدیم است. نام این بازار مترادف است با زبان بی‌ادبی. زیرا مردمی که در این بازار کار می‌کردند از قدیم بددهن و ناسزاگویی خوانده می‌شدند.

۲- یوفیوز (Euphuus) نام نمایشنامه مشهور "وهر پیرایه" جان لی‌لی (Lyly, John) (۱۶۰۶-۱۵۵۴) است. نام قهرمان اصلی این کتاب نیز یوفیوز است. م.

۳- ارمیا از انبیاء عبری زبان (حدود ۵۸۵-۶۵۰ قبل از میلاد) است که نامش در کتب عهد عتیق آمده و شکست قوم بنی‌اسرائیل را از بابلی‌ها و ویرانی بیت‌المقدس را پیشگویی کرده بود. سبکی که به نام وی، به (ارمیایی) معروف است معرّف داستان‌های بلند، غم‌انگیز و حکایت‌های شکوه‌آمیز مرارت‌ها و نا کامی‌ها و امثال آن است.

عصر زرین ادبیات لاتین

نوع ۳: سبکی که صفت خود را از رسانه‌ی خود می‌گیرد و از شیوه‌ی تأثیرگذاری آن رسانه بر کلام شناخته می‌شود. اثری که به زبان آلمانی نوشته شده دارای سبکی ست متفاوت با سبک اثری که به زبان فرانسه نوشته شده باشد. "روح کلام" آن یک با "روح کلام" این یک تفاوت دارد؛ "مقاصد ثانویه (second intentions) یا بار معنایی کلمات مترادف در هر زبانی با زبان دیگر متفاوت است. همچنین است رسانه‌ی ادبیات، مثلاً در شعر: سبک غنایی (lyrical)، سبک چکامه (ballad)، سبک حماسه (epic)، سبک نمایش (dramatic) و در نثر: سبک انشاءپردازی (essay)، سبک نامه‌نگاری (epistolary) و سبک رُمان (novelistic style). رسانه‌ی لفظی، هم در شعر و هم در نثر، به صفت‌ها و نام‌هایی منتهی می‌شود از قبیل سبک متکلف پُرپیرایه، سبک استعاری، سبک خلاف قواعد دستوری، و سبک همان‌گویی (یا سبک پرحشو)<sup>۱</sup>.

نوع ۴: سبکی که نام خود را از موضوعش می‌گیرد و از شیوه‌ی تأثیرگذاری موضوع بر کلام شناخته می‌شود، مثل سبک حقوقی، سبک تاریخی، سبک علمی، سبک فلسفی، سبک شادی‌آور، کمیک، سبک غم‌انگیز، تراژیک، سبک مرثیه و سبک آموزشی.

نوع ۵: سبکی که نام خود را از مکانی جغرافیایی می‌گیرد و از شیوه‌ی تأثیرگذاری مکان بر کلام شناخته می‌شود، مانند شهری، روستایی، محله‌ی برونکس نیوانگلند، میدوسترن (midwestern)، دادگاهی (forensic)، منبری. بنا بر اصول بلاغت باستان، همه‌ی سبک‌ها به اتیک = Attic = یونان باستان؛ رودزی (Rhodian)، یا آسیاتیک (Asiatic = آسیایی) دسته‌بندی می‌شود. مکان لهجه‌ها، اصطلاحات و گویش‌ها، استعاره‌ها، و خرافات را به وجود می‌آورد که همه بر شیوه‌ی بیان نویسنده‌ی متأثر از آنها اثر می‌گذارد.

نوع ۶: سبکی که نام خود را از مخاطبان طرف سخن خود می‌گیرد و از شیوه‌ی تأثیرگذاری مخاطبان بر کلام شناخته می‌شود، مانند سبک عامیانه یا عوام‌فریبانه؛ سبک درباری یا اشرافی، سبک خودمانی.

نوع ۷: سبکی که نام خود را از مقصود، منظور، نیت و حال روحی و فکری نویسنده‌اش می‌گیرد و از شیوه‌ی تأثیرگذاری این عوامل بر کلام شناخته می‌شود، مانند سبک عاطفی که نویسنده در صدد است بدان وسیله موجب تحریک احساسات شود؛ سبک کنایه‌آمیز و نیشدار که نویسنده در صدد است تا بدان وسیله اعصاب خواننده را برآشوبد؛ سبک تحبیب‌آمیز یا سیاستمدارانه که نویسنده‌ی آن چنان نیک‌رفتار و نرم‌خوی است که خواننده در برابر او مهار ذهن خود را رها می‌کند؛ سبک مجلل، فاخر، پرابهت که نویسنده با آن سبک طالب ایجاد تأثیرات شایسته در خواننده است؛ سبک فنی یا آگاهی‌بخش که نویسنده

۱- منظور از سبک همان‌گویی بیان مکرر مفهوم واحد به راه‌های مختلف است بی‌آنکه معنی را روشن‌تر یا بیان را رساتر کند. تکرار غیرلازم چند کلمه برای بیان معنی را حشو (pleonasm) می‌گویند؛ مثلاً Hear with one's ears و Divide into four quarters. که در اولی with one's ears و در دومی four یا quarters سبب درازگویی و حشو و اطناب است.

با آن سبک در پی انتقال دانش است.

برخی از نام‌ها و صفت‌های بالا را به دلیل معانی چندگانه هریک از آن کلمات می‌توان در فهرست چند نوع قرار داد. به همین شیوه، الفاظ مختلط و ترکیبات آنها نیز بی‌شمار است.

نکته‌ی مهم آن است که منتقد مشخص کند که سبک را جوهر ذاتی (essence) می‌داند یا قسم (genus)؛ زیرا اگر لفظی گاه به این معنی و گاه به آن معنی به کار رود، و خواننده از آن آگاه نباشد و تفاوت میان این دو مفهوم چنانکه بایست روشن نشود، ابهام و سردرگمی پیش می‌آید. مثلاً ام. آرنولد گاهی سبک را براساس این مفهوم و گاهی آن مفهوم تعریف می‌کند، از جمله: (به پیروی از مکتب افلاطون) "سبک شکل‌دهی مجدد مافی‌الضمیر انسان است در شرایط خاصی از همان روح، به گونه‌ای که سبب تعالی و تمایز آن شود" و (به پیروی از مکتب ارسطویی) سبک قرنتی (Corinthian style) "پر جلوه است اما آرام‌بخش نیست، گیراست اما دلربا نیست، ویژگی‌اش آن است که جان ندارد؛ وجودش همه برای آن است که به مقاصدش برسد، حرفش را به کرسی نشاند، مخالفانش را گزند رساند، تحسین بشنود، به پیروزی دست یابد. سبکی که این همه از حقیقت و لطافت کهن به دور است در باره‌اش بی‌تردید باید گفت که نشان از روستایی بودن دارد."

به سبب ابهام بالقوه‌ی کلمه‌ی سبک، منتقدان محتاط آن را به صورتی به کار می‌برند که ابهام ندارد و یا از به کار بردنش اجتناب می‌کنند. آنان در برابر کلمه style به مفهوم افلاطونی آن، واژه‌های ذهن (mind)، جان (soul) یا روح (spirit) و در برابر style به مفهوم ارسطوئیش، شیوه (manner) یا روش و طرز (fashion) را به کار می‌برند. چنانچه نه یک کلمه، بلکه دو کلمه، برای نامیدن این دو مفهوم و تفاوت گذاشتن بین آنها در اختیار می‌داشتیم، و ازگان فرهنگ نقد ما قوت می‌یافت. تازمانی که فردی این دو کلمه را ابداع کند، style لفظی چند پهلو باقی خواهد ماند.

#### منابع:

- L. Cooper, Thories of Style... Essays excerpts and trans., arr. and ed, by (with bibliog.), 1907
- D. W. Rannie, The Elements of Style, 1915
- J. M. Murry, The Problem of Style, 1925
- H. Read, Eng. Prose Style, 1928
- B. Dobree, Modern Prose Style, 1935. Cp. Form. E.A.T.